

"منازعات امرا در ولی عهدی"

کامه ری زآن امه ران پش رفت پش آن قوم وفاندش رفت (700)

گفت: "ا نک، ناب آن مرد من ناب سی منم اندر زمن (701)

ا نک، ا ن طومار برهان من است ک ن ز ایت بعد از او آن من است (702)

یکی از آن دوازده امه ر که چون دنگرامه ران داءهپی ز ایت وز ر درسرداشت، برخاست و نزد آن مردم وفادار رفت و به آنها گفت: در زمان حاضر من ناب آن وز رو در واقع، ناب حضرت سی هستم و ا ن حکم و فرمان مکتوب (طومار) دال گفتار من است و نشان مدهد که من پس از وز ر جانش ن او هستم.

آن امه رد نگر آمد از کمه ن دعوی او در خلافت بد هم ن (703)

از بغل او ز طوماری نمود تا برآمد هر دورا خشم جهود (704)

امه رد نگری سر از گوشهای برون آورد و هم ن ادعا را در مورد ز ایت وز ر مطرح کرد و برای اثبات مدعا ش او ز طوماری منسوب به وز ر ارائه کرد. ا ن مسئله باعث شد تا آن دو امه ر که هر یک خود را برحق م دانستند، سخت از یکدیگر خشمگن شوند.
(خشم جهود: خشم شد م)

آن امه ران دگر یک یک قطار بر کشیده تیغ های آبدار (705)

هر یکی را تیغ و طوماری به دست در هم افتادند چون پلان مست (706)

صد هزاران مرد ترسا کشته شد تا ز سرهای بریده پشته شد (707)

خون روان شد همچو سبل از چپ و راست کوه کوه اندر هوا، ز ن گرد خاست (708)

تخم های فتنه ها، کو کشته بود آفت سرهای ا شان گشته بود (709)

امه ران دنگر هم که هر یک خود را ناب برحق وز ر م دانستند، ا ن بار به حکم و طومار قناعت نکردند بلکه با شمشیرهای آبدار همچون پلان مست و وحشی به جان هم افتادند. آن تخمهای فتنه و نفرهای را که وز ر مکار کاشته بود، کار خود را کرد و در نتیجه صدها هزار مسیحی جان خود را بر سر تعصبات ناروای دنی از دست دادند چنانکه از سرهای آنان پشتهها به وجود آمد و خونشان چون سبل روان شد و فضا کاملاً غبار آلود شد.
مولانا در ابیات به ا ن مطلب اشاره م کند که هر چند حققت د ن چ زنی جز کمرنگی ن ست اما خودخواهها و خودنگرهای ر استطلبان باعث م شود تا ا مان مردم به تعصبات آلوده شود و امانی که به تعصب آلوده شد نگر نه تنها بت شکن ن ست بلکه بت ساز م شود و ا ن همه اختلافات ا ن و مذاهب حاصل هم ن خودخواه های ر است طلبان دنی و تعصبات مردم عامی است. مولانا که خود در بحبوحه جنگهای صل بی و درگ رودار اختلافات مذاهب اسلامی م ن ست، به خوبی به ا ن مطلب توجه داشت و ا ن همان چ زنی است که امثال او را بر بساری از عالمان هم عصر خویش برتری م بخشد.

جوزها بشکست، و آن ک آن مغز داشت بعد کشتن روح پاک نغز داشت (710)

کشتن و مردن که بر نقش تن است چون انار و سب را بشکستن است (711)

آنچه شکر بن است، آن شد نار دانگ و آن که پوسیده است، نبود غر بانگ (712)

آنچه با معنی است، خود پدا شود و آنچه پوسیده است، او رسوا شود (713)

در اینجا، مولانا داستان راه را کند و به این مسئله می پردازد که مرگ حقیقت انسانها را نمایان می کند. او مردن و کشته شدن انسانها را به شکستن جوز (گردو) می افشردن سب و انار تشبیه کرده است و می گوید: همانطور که با شکستن گردو مغز آن آشکار می شود و با فشردن سب و انار شربتی از آنها حاصل می شود، مرگ هر کس به ما نشان می دهد چه کسی دارای روح پاک و لطیف (نغز) بوده و به خدا پیوسته است و چه کسی مانند انار پوک و فاسد به جای آن که از آن شربت خوشمزه (ناردانگ) به دست آید فقط صدای دارد و لاغر.

رو به معنی کوش ای صورت پرست! ز آن که معنی بر تن صورت پر است (714)

همیشه ناهل معنی باش، تا هم عطا ای و هم باشی فتی (715)

جان بی معنی، در این تن، بی خلاف هست همچون تیغ چوبن در غلاف (716)

تا غلاف اندر بود، با قیمت است چون برون شد، سوختن را آلت است (717)

تیغ چوبن را مبر در کارزار بنگر اول، تا نگردد کار زار (718)

گر بود چوبن، برود بگر طلب و بود الماس، پیش آ با طرب (719)

مولانا به افراد ظاهر بن و صورت پرست توصیف می کند تا به دنبال جنبه معنوی و روحانی هستی که از آن به "معنی" تعبیر می کند، باشند و "معنی" را برای تن آدمی همچون بال و پر برای پرنده می داند که پرنده برای پرواز بدان نیاز دارد و انسان نیز برای اوج گیری نیاز به پرداختن به جنبه معنوی خود دارد. در ادامه به همنشینی با اهل معنی سفارش می کند تا از این راه هم سالک راهنمایی شود و هم در زمره جوانمردان (فتی) در آید. پس از آن جان بی معنی و نا آشنا با معنویت را به شمشیری چوبی تشبیه می کند که نمی تواند از آن در جنگ واقعی سود جست هر چند به ظاهر همچون شمشیر واقعی است. اگر انسان به چنین شمشیری در جنگ تکیه کند مطمئناً کارش زار خواهد بود. در پایان نیز می گوید: اگر تو فاقد معنی در جان خود هستی پس با بروی و جان دیگری طلب کنی ولی اگر جانت همچون الماس تیز و درخشان است با آمدن به موفقیت در مبارزه پیش با او جنگ کن چون در این صورت جان تو دگر همچون یک تیغ چوبن نیست بلکه همچون شمشیر تیز و درخشانی است که هر مانعی را از سر راه بر می دارد.

تیغ در زرادخانه ای اول است دین ایشان شما را که است (720)

تیغ واقعی و برنده و درخشان که همان جان آشنا با معنویت و عالم معنی است تنها در زرادخانه اولیاء خدا یافت می شود و اگر شما فاقد چنین تیغی هستید و در طلب این تیغ برنده ای الماسی هستید با آمدن نزد اولیاء خدا بروید تا دیندار آنان همچون که ای جان نا آشنای شما را به جان آشنا با حقیقت تبدیل کند و تیغ چوبن شما را به تیغی الماسی بدل نماید.

جمله دانا انهم بن گفته، هم بن هست دانا رحمه للعالمین (721)

در آیه 107 از سوره انبیا خداوند به پیامبر (ص) خطاب می کند: و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین، و مولانا معتقد است که همه پیامبران راه حق و دانا انان را از هم چون پیامبر (ص) برای عالم ان رحمت هستند و موجب هدایت مردمان و این سخن همه دانا ان است.

- گر اناری می خری ، خندان بخر تا دهد خنده ز دانه ی او خیر (722)
- ای مبارک خنده اش ، کو از دهان می نما مد دل ، چو دُر از دُر ج جان (723)
- نامبارک خنده ی آن لاله بود کز دهان او ساهی دل نمود (724)
- نار خندان ، باغ را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند (725)

مولانا معتقد است که وجود رهبر و مرشد برای تربیت سالک ضروری است ولی به این نکته نیز بارها اشاره می کند که با در انتخاب پدر و مرشد دقت کرد و گول مده آن دروغ بن را نخورد. در اینجا نیز به همین مطلب اشاره می کند و مردی را که آشنا به حقایق و معانی غیبی و الهی باشد به انارش برین و رسیده ای تشبیه می کند که از فرط رسدگی، پوستش شکافته شده و دانه های آن آشکار است. مانند مرد کاملی که وقتی دهان باز می کند مرواردهای اسرار الهی را می توان از صندوقچه (درج) جانش مشاهده کرد. برخلاف گل لاله که آن هم خندان است اما وقتی دهانش باز است ساهی دلش آشکار می شود. (منظور شقایق سرخ است که گلبرگهاش در قسمت وسط ساه است) مرشدان دروغ بن نیز مانند هم بن لاله ها هستند که وقتی دهان باز می کنند دل و درون ساه خود را به نماش می گذارند. پس با در انتخاب پدر و مرشد دقت کرد و به هر ابلیس آدم روی نباید دست داد.

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

دفتر اول: بیت 317

همان طور که انار رسیده و خندان، باغ را خندان و با نشاط می کند. در کنار مردان حق بودن و همنشینی با اولیاء خدا انسان را در زمره ی آنان قرار می دهد.

- گر تو سنگِ صخره و مرمر شوی چون به صاحب دل رسی ، گوهر شوی (726)
- مهر پاکان در ممان جان نشان دل مده الا به مهر دلخوشان (727)
- کوی نومه دی مرو ، اومه دهاست سوی تار کی مرو ، خورش دهاست (728)
- دل تو را در کوی اهل دل کشد تن تو را در حبس آب و گل کشد (729)
- هن ، غذای دل بده از همدلی رو بجو اقبال را از مقبلی (730)

مولانا در این ابیات با تعبیرهای مختلفی همچون "پاکان" ، "دلخوشان" ، "خورشدها" ، "اهل دل" و "مقبل" به مردان راه حق اشاره می کند و همنشینی با آنان را راه نجات و امیدواری می داند. همان طور که اگر انسان به دنبال دل خود برود به کوی اهل دل می رسد، پ روی از خواهشهای نفسانی و تن نیز انسان را اسیر دنیا می کند. در پایان نیز می گوید: با همنشینی با مردان حق به دل خود غذا بده و تلاش کن تا از مقبلان و کسانی که از اقبال الهی برخوردارند،

کسب اقبال کنی.

پا ان گفتار س ام